کلام در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزّی جایز است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا باید مجتهد مطلق باشد یا مطلقُ المجتهد باشد کفایت می­کند؟ بیان شد که در مسئله دو قول است..

بیان شد دو دسته ادله داریم.

دسته اول ادلّه ای که تقلید مجتهد مطلق را واجب می­کرد.

دسته دوم ادلّه ای که تقلید مجتهد متجزّی را اجازه می­داد.

برای روشن شدن مطلب لازم است تحقیقی در دو جهت صغری و کبری بیان شود.

**اما صغری:** باید بررسی شود که آیا رجوع جاهل به متجزّی جایز است یا خیر؟

 عدّه ای از فقها می­گویند تقلید از مجتهد متجزّی ممکن است زیرا سیره عقلاء فرقی بین متجزی و مطلق گذاشته است و گفته در جای که متجزّی متخّصص است به مطلق و عموم مراجعه نکنید. مثل پزشک عمومی و پزشک متخصص.

**اشکال:**

به نظر ما احراز صغری مشکل است چرا که سیره عقلاء و متشرّعه بر عمل به قول متجزّی دراحکام شرعیه با وجود مجتهد مطلق بعید است. یعنی در یک زمان هم مجتهد مطلق باشد هم متجزی باشد سیره عقلاء و متشرعه مردم را ارجاع به مجتهد متجزی بدهند بعید است.

**دلیل:** فلسفه تقلید تحصیِّل مومّن از عقاب است. یعنی ما خود را از عقاب اُخروی حفظ کنیم و إرجاع به متجزّی با وجود مجتهد مطلق تحصیل مومّن نیست و لا اقل احتمال این است که تحصیل مومّن نباشد. لذا احزار صغری با این بیان مشکل است.

**اما کبری:** باید دید دلیل حجَّیت جواز رجوع به متجزّی چیست؟

این گروه برای اثبات ادعای خود به ادله ای تمسُّک کرده اند از جمله.

**الف:** روایت ابی خدیجه است که در این روایت دو نسخه است.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنِ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ‏ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ.

**۱-**نخسه کلینی که من قضائنا ... دارد

**۲-**نسخه صدوق من قضایانا ... دارد

اگر نسخه کلینی را بپزیریم قضاوت فتوای متجزی حجَّت است اما اگر نسخه شیخ را بپزیریم قضاوت قاضی متجزّی مشکل است زیرا بنابر نسخه شیخ قضایانا است که افاده عموم دارد یعنی در جمیع ابواب عالم باشد لذا معرفیت به جمیع لازم است.

از سوی دیگر راجه به معنی (من) دو قول است.

**الف:** من به معنی تبعیض باشد. در این صورت اجتهاد متجزی حجَّت است ( یعلم شیئا هو قضائنا)

**ب:** من بیانیه باشد. در این صورت اجتهاد مجتهد متجزی مشکل پیدا می­کند. زیرا معنی اینگونه می­شود: یعلم شیئا من طبیعت قضائهم یعنی آن مقداری که طبیعت قضاوت ایجاد می­کند را باید بداند.

**نظر استاد:** از طرفی اگر من به معنی تبعیض هم باشد می­گوییم: بعضُ الکثیرِ کثیرُ مثل استخر آب که بعض آب دریا است اما کثیر است.

لذا باید نسبت بین مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه را سنجید که تعارض دارند یا نه؟

مثلا اگر قاضی متجزی در قضاوتی فتوا داد آیا فتوای او نافذ است یا نه ؟

مقبوله عمر بن حنظله می­گوید حجّه نیست. اما روایتِ مشهوره می­گوید حجّه است. اکنون بین دو روایت تعارض است لذا باید دنبال مُرجّح رفت. اما فرض این است که مرجح نیست لذا تساقط می­شود در نتیجه باید به اصل اولی که اباحه است مراجعه کرد ما دامی که قاعده ثانویه نباشد اما این جا قاعده ثانویه صحیحه سلیمان بن خالد است که می­گوید منصب قضاوت برای نبیّ یا وصیّ نبیّ است و برای هیچ کسی مشروعیت ندارد فلا یشرع الا بالاذن منهما... قدر متیقن اذن به مطلق است لذا در مورد متجزی شک داریم احتیاط می­کنیم.